

A Critique on the Book ***The Song of the Nibelungenlied***

Hamideh Behjat*

Abstract

A look into the history of the literature of the ancient nations reveals that epics are the most fundamental works. Major role players of such epics are the heroes who have their roots in the unconscious beings of a collection of human beings and their existence provides a response to man's wishes, aspirations, and needs. Therefore, hero-making is a phenomenon well inside man's innate. The Indo-European tribes and then Iranians and Germans are no exception. This has resulted in such glorious epics as *Shahnameh* and *The Song of the Nibelungs*. This book has a special status in German Literature. The valuable work marks the national treasure and cultural heritage of the German language. This study tries to draw a critique and investigate the book in order to contribute to its better and more identification while encouraging Persian language scholars and literary figures to read the work. This research is the first in its kind to briefly introduce of "*The Song of the Nibelungs*". After providing a concise summary of the story, this study explains concepts of the episode and epic and related history. Then while offering a careful investigation of the issue, this study criticizes the structure and content of this epic and identifies the episodic and historical elements of the work.

Keywords: Literary Criticism, Siegfried, Invulnerability, History of Germanic Tribes, Superhero, Anti-Hero.

* Assistant Professor of German Language and Literature, University of Tehran, Tehran, Iran,
hbehjat@ut.ac.ir

Date received: 20/08/2021, Date of acceptance: 27/11/2021



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

بررسی و نقد کتاب سرود نیبلونگن

حمیده بهجت*

چکیده

با نگاهی به تاریخ ادب اقوام و ملت‌های کهن درمی‌یابیم که حماسه‌ها بنیادی‌ترین و تأثیرگذارترین آثار پهنه ادبیات‌اند. بزرگ‌ترین نقش‌آفرینان این حماسه‌ها قهرمانانی‌اند که در ناخودآگاه جمعی بشر ریشه دارند و وجود و حضورشان پاسخی به آرزوها، آرمان‌ها، و نیازهای انسان است. از این رو، قهرمان‌سازی پدیده‌ای خفته در نهاد بشریت است. اقوام هندوایرانی و به تبع آن ایرانیان و ژرمن‌ها نیز از این قاعده مستثنا نیستند و همین امر پدیدآمدن حماسه‌های شگرفی چون شاهنامه و سرود نیبلونگن را موجب شده است. سرود نیبلونگن جایگاه ویژه‌ای در ادبیات آلمانی دارد. در واقع، این اثر ارزش‌مند میراث فرهنگی و گنجینه ملی زبان آلمانی محسوب می‌شود. جستار حاضر می‌کوشد تا با نقد و بررسی این کتاب به شناخت هرچه بیشتر و بهتر آن کمک و ادیبان زبان فارسی را به خوانش این اثر ترغیب و تشویق کند. این پژوهش نخست به اجمال سرود نیبلونگن را معرفی می‌کند و پس از ارائه خلاصه‌ای موجز از داستان به شرح مفاهیم اسطوره، حماسه، و تاریخ می‌پردازد. سپس، در یک بررسی دقیق، ساختار و محتوای این حماسه نقد می‌شود. در این جهت، عناصر اسطوره‌ای و تاریخی اثر مشخص می‌شود.

کلیدواژه‌ها: نقد ادبی، زیگفرید، آسیب‌ناپذیری، تاریخ اقوام ژرمن، ابرقهرمان، ضدقهرمان.

* استادیار زبان و ادبیات آلمانی، عضو هیئت علمی دانشگاه تهران، تهران، ایران. hbehjat@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۲۹، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۰۶



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

۱. مقدمه

سرود نیبلونگن (*Nibelungenlied*) سروده‌ای اسطوره‌ای-تاریخی است که زندگی و سرنوشت قهرمانی روئین تن به نام «زیگفرید» (Siegfried) را، که دارای گنج سحرآمیز نیبلونگن است، روایت می‌کند و به روی داده‌های پس از مرگ او می‌پردازد. این اثر بزرگ‌ترین حماسه اقوام آلمانی زبان است. از نام سراینده این سرود هیچ اطلاعی در دست نیست. وی در کتابش حتی یک بار هم اشاره‌ای به نام خویشان ندارد. در این خصوص، نظر براکرت تأمل برانگیز است: «همه چیز بر این دلالت می‌کند که این گم‌نام‌بودن طبق سنتی دیرین برای شاعران حماسه‌ها و سرودهای پهلوانی وجود داشته است» (Brackert 1987: vol. 1, 288). شایان مذاقه است که این اثر برجسته تا نیمه سده هجدهم میلادی ناشناخته مانده بود. پزشکی به نام یاکوب هرمان ابرایت (Jakob Hermann Obereit) در سال ۱۷۵۵ به کشف آن در کتابخانه بارون فن ههنمز (Grafen von Hohenems) در فرآلبرگ (Voralberg) موفق شد (see Brackert 1987: vol. 1, 252-253). در آن زمان توجه چندان زیادی به این اثر نشد، اما چندی پس از آن، در دوره رمانتیسم، تصور بر این بود که این حماسه سرود ملی آلمانی‌هاست، تا آن‌جا که فن در هاگن (Friedrich Heinrich von der Hagen) آن را به‌عنوان «والاترین و کامل‌ترین یادگار ادبیات ملی» می‌دانست که مدت‌های مدید در پرده ابهام پوشیده مانده بود (von der Hagen, cited Brackert 1987: vol. 1, 253)؛ بنگرید به بهجت ۱۳۸۶: ۲۸).

سرود نیبلونگن را می‌توان در زمره سترگ‌ترین حماسه‌های ملی تاریخ بشر به‌شمار آورد. نقد، تحلیل، و حتی شناساندن آن به دیگر ملت‌ها، از جمله ایرانیان که خود شاه‌کاری مانند شاهنامه فردوسی را می‌شناسند و قابل مذاقه و تأمل می‌دانند، کاری ضروری می‌نماید. در این جهت، نگارنده کوشید تا به صورت روش‌مند و بی‌دیدگاهی جانب‌دارانه به نقد اثر بپردازد و نقاط قوت و کاستی‌های آن را نشان دهد و خواننده را به مطالعه اثر ترغیب و تشویق کند. ناگفته نماند که سرود نیبلونگن در ایران تا حد زیادی مهجور و ناشناخته است. از این حماسه، سه ترجمه به زبان فارسی وجود دارد. نخستین ترجمه در سال ۱۳۷۴ به قلم اسماعیل سعادت صورت گرفته است و با عنوان سرود نیبلونگن چاپ شده است. این اثر که، هم از زبان فرانسه برگردان شده و هم نسخه مترجم نسخه اصلی نبوده، به نثر و کوتاه است. ترجمه دیگر آن را رؤیا سعیدی در سال ۱۳۸۱ انجام داده که در بخش کوتاهی از کتاب حماسه‌ها و افسانه‌های مردم آلمان آمده است. ترجمه سوم را نویسنده تحت عنوان

سرود نیلونگن از زبان آلمانی و از روی نسخه خطی «ب» که از معتبرترین نسخ است انجام داده که در سال ۱۳۹۹ در انتشارات دانشگاه تهران به چاپ رسیده است. مقاله‌های اندکی نیز درباره این حماسه منتشر شده است. نخستین جستار در ویژه‌نامه آلمانی به قلم نگارنده در مجله پژوهش زبان‌های خارجی، ویژه‌نامه آلمانی، شماره ۴۸ در سال ۱۳۸۷ به چاپ رسیده است. پژوهش دوم مقاله‌ای است مشترک از فرحناز فرهادی و نگارنده، تحت عنوان «مقایسه تحلیلی نقش زن در شاهنامه و نیلونگن»، که در فصل‌نامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب) در پاییز ۱۳۹۱، سال پنجم، شماره سوم، به چاپ رسیده است. «بررسی تطبیقی نیکی و پلیدی در دو حماسه شاهنامه و سرود نیلونگن» از شهرام صحاوی و الهام رحمانی مفرد، «بررسی جهان‌بینی در دو اثر اسطوره‌ای - حماسی شاهنامه و سرود نیلونگن» از مسعود سلامی، و «بررسی عناصر مشترک در شاهنامه و سرود نیلونگن» نیز از دیگر مقاله‌های چاپ شده در این باره‌اند. هرچند پژوهش‌های یادشده هر یک گوشه‌ای از این شاه‌کار ارزش‌مند را به تأمل نشسته‌اند، پژوهشی روش‌مند که براساس نسخه «ب» صورت گرفته باشد، کلیات این اثر را بشناساند، و جداگانه به ساختار، محتوا، و عناصر نقش‌آفرین این حماسه پردازد وجود نداشت. از این رو، این جستار شکل گرفت و روند آن بدین قرار مرتب شد: نخست به معرفی اجمالی اثر می‌پردازد و خلاصه‌ای از آن را، برای درک هرچه بیش‌تر روی داده‌های داستان، در اختیار می‌گذارد. پس، چکیده‌وار به توضیح ژانر آن، یعنی سرودهای پهلوانی، روی آورده است و از آن‌جا که این سرودها و درکل نوع ادبی حماسه بهترین عرصه برای ظهور اسطوره‌ها و درهم‌آمیختگی اسطوره، حماسه، و تاریخ است، به اختصار این مفاهیم را شرح می‌دهد. سپس، ساختار اصلی متن نشان داده می‌شود و، ضمن بررسی شیوه سرایش و نوع پردازش، به نقد محتوایی اثر می‌پردازد.

۲. خلاصه سرود نیلونگن

در سرزمین «ورمس» (Worms)، آن‌جا که پادشاهان «بورگوندی‌ها» (Burgunden) بر تخت می‌نشستند، «کریم‌هیلد» (Kriemhild)، زیباترین دوشیزگان، به همراه مادر و سه برادر خویش - «گونتر» (Gunther)، «گرنوت» (Gernot)، و «گیزلهر» (Giselher) - می‌زیست، اما این دختر شادمان نبود و از ابراز مهر به مردان می‌هراسید، زیرا مادر در تعبیر خواب وحشت‌ناک وی گفته بود مردی زیباچهره و دلیر در پی همسری او جان خواهد باخت.

ازدیگرسوی، در «اکسانتن» (Xanten)، پسری خوب‌روی، دلاور، و مشهور به نام زیگفرید می‌زیست. او توانسته بود با درایت و دلیری پادشاهان «نیلونگن» (Nibelungen) را بکشد، بر «آلبریش» (Alberich) کوتوله پیروز شود، و گنج عظیم آن‌ها را، که علاوه بر طلا و جواهرات افزون از شمار شنلی نامرئی‌گر و قدرت‌بخش را شامل می‌شد، به دست آورد. او ازدهای «فانیر» (Fafnir) را از پای درآورد، قلبش را خورد، در خونش آب‌تنی کرد، و از این‌رو روئین‌تن شد. تنها یک نقطه از بدن وی آسیب‌پذیر باقی ماند. میان دو کتف وی، به سبب چسبیدن یک «برگ زیزفون» (lindenblatt) بر آن، به خون ازدها آغشته نشد.

زیگفرید آوازه زیبایی کریم‌هیلد را می‌شنود و به عشق وی دل می‌بازد. بی‌درنگ و بی‌پروا به «ورمس» (Worms) می‌رود تا از دوشیزه مورد علاقه‌اش خواستگاری کند. در کشور بیگانه، نخستین کسی که او را می‌شناسد «هاگن فن ترونیه» (Hagen von Tronje)، قهرمان دربار، است. بورگوندی‌ها به گرمی وی را می‌پذیرند و او را دوست خود می‌شمارند. زیگفرید یک سال نزد ایشان می‌ماند بی‌آن‌که محبوب خویش را ببیند یا با او کلامی بگوید. کریم‌هیلد نیز از خوب‌روی و دلاوری او بسیار شنیده و ندیده به او دل باخته است. در جشنی این دو دل‌داده یک‌دیگر را می‌بینند.

گوئتر به دختری شگفت‌انگیز دل سپرده است. «برون‌هیلد» (Brunhild) شهربانوی کشور زنان است و برای ازدواج با مردان آزمونی ترتیب می‌دهد که سه مرحله دشوار و ناشدنی دارد. شرطی شوم میان زیگفرید و گوئتر گذاشته می‌شود: زیگفرید گوئتر را در پیروزی بر برون‌هیلد یاری دهد و در عوض گوئتر با ازدواج خواهرش با وی موافقت کند. زیگفرید از داشته‌های جادویی خویش استفاده می‌کند و به یاری وی گوئتر بر برون‌هیلد چیره می‌شود. ازدواج دو زوج در یک روز روی می‌دهد. سال‌ها می‌گذرد و طی مشاجره‌ای زنانه کریم‌هیلد برتری جویی‌های برون‌هیلد را بر نمی‌تابد و وی را بر نیرنگی که در حقش روا داشته‌اند واقف می‌سازد. برون‌هیلد در پی خشمی بسیار کینه‌ای ژرف به دل می‌گیرد، نزد هاگن به شکوه و گلایه می‌پردازد، و او را که سرسپرده وی است به قتل زیگفرید ترغیب می‌کند.

هاگن برای فرونشاندن خشم و کینه برون‌هیلد کریم‌هیلد را فریب می‌دهد و از آسیب‌جای بدن زیگفرید آگاه می‌شود. نیز، به بهانه دست‌یابی به طلاها و گنج سرشار زیگفرید، گوئتر را نیز با خود هم‌داستان می‌کند. به بهانه جنگی دروغین، زیگفرید، سه برادر، و هاگن از شهر خارج می‌شوند. شکاری صورت می‌گیرد. هنگام صرف غذا با گلایه زیگفرید از نبود آب هاگن او را به مسابقه دوتا چشمه‌سار می‌خواند. زیگفرید ناآگاه از

آنچه وی در سر دارد، مسابقه را می‌پذیرد. جنگ‌ابزارها را فرو می‌نهد و چابک‌تر از او خود را به چشمه می‌رساند. هاگن از پشت سر نیزه‌ای را میان دو کتفش می‌نشانند و قهرمان کشته می‌شود.

در این جا، پایان ماجرای نوزدهم، قسمت نخست حماسه انجام می‌پذیرد. از آغاز ماجرای بیستم، کریم‌هیلد به بانویی کینه‌توز تبدیل می‌شود. اینک، او تنها به یک دلیل زنده است: گرفتن انتقام زیگفرید. پس از چندی «اتسل» (Etzel)، پادشاه «هون‌ها» (Hunnen)، از کریم‌هیلد خواستگاری می‌کند. او به این ازدواج تن می‌دهد، زیرا می‌داند که آن بهترین وسیله برای انتقام گرفتن است. دوازده سال می‌گذرد، اینک کریم‌هیلد توانسته است اعتماد و عشق بی‌اندازه اتسل را به دست آورد. پس، به بهانه دل‌تنگی، از او می‌خواهد که برادران و هاگن را برای میهمانی نزد خویش بخواند. اتسل موافقت می‌کند. بورگوندی‌ها این دعوت را می‌پذیرند و علی‌رغم اعتراض هاگن راهی می‌شوند. در راه، روی داده‌های بسیاری رخ می‌دهد و بسیاری برآن‌اند که میهمانان را از این سفر باز دارند، اما آنان به رفتن اصرار دارند. میهمانان در مقر فرمان‌روایی اتسل با استقبال کریم‌هیلد مواجه می‌شوند. در این مراسم، وی و هاگن دعوی لفظی شدیدی می‌کنند، زیرا هاگن با جسارت تمام به قتل زیگفرید اقرار می‌کند. کریم‌هیلد هرچه در توان دارد انجام می‌دهد تا هون‌ها را علیه بورگوندی‌ها بشورانند. اینک، انتقام‌گیری‌ها آغاز می‌شود و در پی کشتن‌های بسیار هزاران تن از دو قوم از پا درمی‌آیند. سرانجام کریم‌هیلد گونتر و هاگن را با دستان خویش می‌کشد و خود به دست قهرمانی از قوم هون، به نام «هیلدبراند» (Hildebrand)، کشته می‌شود. در پایان، دو پادشاهی عظیم از میان رفته است و تنها سوگواران و ماتم‌زدگان باقی مانده‌اند.

۳. اسطوره، حماسه، و تاریخ

نامورمطلق (۱۳۹۲: ۱۳) در مقدمه کتاب *درآمدی بر اسطوره‌شناسی* می‌نویسد: «تعریف اسطوره، گونه‌شناسی اسطوره، و بررسی انواع اسطوره‌پژوهی‌ها هرکدام به‌تنهایی موضوعی دشوار، حتی بسیار دشوار، محسوب می‌شوند».

امروزه اسطوره معادل واژه «میت» (myth) است که از واژه لاتین «میتوس» (mythos) و به‌معنای شرح، خبر، و قصه برگرفته شده است و آن معرب واژه یونانی «هیستوریا» (historia) است که معانی گوناگون و حتی متضادی هم‌چون گزارش، جست‌وجو، تاریخ، و

افسانه دارد (بنگرید به میرصادقی ۱۳۸۵: ۲۲؛ نامورمطلق ۱۳۹۲: ۱۶). «هم‌ریشگی این کلمه با معادل داستان (روایت) و قصه یعنی استوری (story) نیز قابل‌بحث خواهد بود» (کزازی ۱۳۷۶: ۲). نیز، مهرداد بهار واژه هیستوریا را از ریشه هندواروپایی «وید» (vid) به معنی دانش می‌داند (بنگرید به بهار ۱۳۸۷: ۳۴۳).

رنه ولک (ولک و وارن ۱۳۸۲: ۲۱۳)، منتقد معاصر، می‌گوید: «اسطوره... کم‌وبیش به قلمرو معنایی خاصی اشاره می‌کند؛ قلمروی که در آن مذهب، فرهنگ توده، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، روان‌کاوی، و هنرهای زیبا شریک هستند». هنگامی که درباره اسطوره سخن گفته می‌شود، بیش از هرچیز دشواری در تعریف، درک، و تفهیم آن به چشم می‌آید، زیرا اسطوره دارای یک تعریف ویژه و معین نیست، بلکه تعاریف بسیار متنوعی دارد که گاه حتی در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند و این امر درک مفاهیم اسطوره‌ای را سخت می‌کند. در آخر این بحث بایسته است تا تعریفی جامع، که این مقاله بر آن استوار است، ارائه شود. ژیلبر دوران می‌گوید: «اسطوره عبارت است از الگوهای تکرارشونده روایت‌دار در یک فرهنگ». وی اسطوره‌ها را مهم‌ترین «تجلی تخیل» در زبان می‌داند و بر این باور است که در آن نمادها در کلمات و کهن‌الگوها در انگاره‌ها محو می‌شوند (نامورمطلق به نقل از ژیلبر دوران ۱۳۹۲: ۳۲-۳۳). اسطوره‌ها بیان‌گر فرهنگ و تفکر اقوام کهن بوده‌اند. در زمان باستان، ملت‌های مختلف کوشیده‌اند از طریق اسطوره‌ها روی داده‌های گذشته و سرگذشت نیاکان خویش را بازسازی کنند و آن‌ها را زنده و سرانجام جاودانی سازند. سیری در ادب جهان نشان می‌دهد که بهترین تجلی‌گاه حضور اساطیر پهنه شگفت حماسه است.

حماسه از ریشه (حَمَّ س) تازی به معنی «تندی و تفتی در کار» و «دلآوری» است (کزازی ۱۳۷۶: ۱۸۳) و آن اصطلاحی است که در ایران به عنوان معادلی برای واژه «اپیک» (epic) در ادبیات غرب به کار رفته است (میرصادقی ۱۳۷۳: ۱۱۷) که ارسطو (۳۸۴-۳۲۲ پ.م)، فیلسوف نام‌دار یونانی، آن را دومین نوع ادبی^۱ بعد از «تراژدی» می‌داند (همان). حماسه در اصطلاح شعری است روایی^۲ و طولانی که به شرح احوال و اعمال یک فرد، یک قوم، یا یک ملت بازمی‌گردد (همان)، تاجایی که گاه می‌توان جولانگاه حماسه را نژاد بشر دانست. حماسه شاعر را از عینیت تنگ، متصلب، و میرای من شخصی به روح نامیرای قومی و مای قبیله‌ای مرتبط می‌سازد و این گونه است که به خلاصه و نقاوه سرگذشت انسان تبدیل و آیینۀ اندیشه و کردار او می‌شود (زرین کوب ۱۳۸۲: ۱۴۰).

از مشخصات این نوع ادبی، عظمت و جلال جنگ جویانه، برجستگی موضوع، و قهرمانان آن است. عشق را نیز، به شرطی که برجسته و بزرگ باشد، می توان در میان آن جای داد. «قهرمان حماسه باید از هر لحاظ کامل باشد، به گونه ای که حتی خطاهای وی نیز خالی از جنبه قهرمانی نباشد» (سیدحسینی ۱۳۷۶: ۱۱۰). «شاعر یک منظومه حماسی هیچ گاه عواطف شخصی را در اصل داستان وارد نمی کند؛ آن را به پیروی از امیال خویش تغییر نمی دهد و به شکل تازه ای که خود یا معاصرانش می خواهند در نمی آورد» (صفا ۱۳۸۷: ۲۵). در واقع، یک اثر حماسی فقط نتیجه اندیشه ها و خیال پردازی خالق آن نیست، بلکه آمیزه ای از اسطوره های کهن و حکایت های دوران باستان است که سینه به سینه نقل شده و با ذهن خلاق شاعر به شکل حماسه یا افسانه های حماسی متجلی شده است.

گفتنی است که در گستره ادبیات آلمانی آثار حماسی تحت عنوان ادبیات پهلوانی به شکل سروده های پهلوانی (Heldenlieder)، حماسه های پهلوانی (Heldenepos)، رمان های پهلوانی (Heldenromane)، و بالاده های پهلوانی (Heldenbalade) وجود دارند. کهن ترین شکل تجلی ادبیات پهلوانی همانا سروده های پهلوانی بوده اند که در ابتدایی ترین فرم آن به صورت شفاهی بیان شده و در جریان تبدیل سروده های پهلوانی به حماسه های پهلوانی مسئله ادبی شدن صورت گرفته است.

«مرز بین اسطوره و افسانه نامعلوم است» (Tetzner 2000: 546). برای نمونه، می توان به زیگفرید در سرود نیپلونگن اشاره کرد که، به دلیل اصل و نسبش، یک شخصیت اسطوره ای است، در حالی که سه پادشاه بورگوند ویژگی خاص اسطوره ای ندارند. بنابراین، افسانه ها می توانند کم و بیش دارای عناصر اسطوره ای باشند، اما لزومی در این امر نیست. گاه، افسانه های پهلوانی در شعرهایی که به افتخار پیروزی ها و برای فاتحان جنگ سروده شده اند ریشه دارند. به برخی از آن ها دیرتر عناصر اسطوره ای افزوده شده است. دسته ای دیگر از افسانه ها از آیین های دینی و سنت های فرهنگی به وجود آمده اند. به هر صورت، نمی توان شیوه های شکل گیری افسانه ها را بر اساس فرضیه خاصی توجیه کرد (see ibid.).

پرسشی که در این جا مطرح می شود این است که آیا حماسه ها با واقعیت های تاریخی ارتباطی دارند؟ الیاده، اسطوره پژوه شهیر رومانیایی، بر این باور است که اسطوره یک واقعیت است. به همین سبب، سرمشق می شود و تکرار می پذیرد، زیرا مانند یک الگو عمل می کند. او اسطوره را تاریخ راستینی می داند که در سرآغاز روی داده و یک الگو را برای انسان فراهم آورده است (بنگرید به الیاده ۱۳۷۴: ۲۴). در واقع، الیاده و دیگر اندیشمندان

طرف‌دار نظریه «تاریخی» معتقدند قهرمانانی که در اسطوره‌ها ظاهر می‌شوند کسانی‌اند که روزگاری دارای وجودی تاریخی بوده‌اند. با گذشت زمان، این اشخاص در نتیجه پذیرش انواع آرایه‌ها و اضافات هویت تاریخی خود را از دست داده و به اسطوره تبدیل شده‌اند مولر (Müller 2002: 17) می‌گوید: «حماسه‌های پهلوانی برای قرون وسطی به‌عنوان روایت تاریخی محسوب می‌شوند. این حماسه‌ها غالباً دارای منشأ تاریخی‌اند و این امر در مورد سرود نیبلونگن نیز صدق می‌کند». هم‌چنین، بر وجود واقعیت‌های تاریخی در نیبلونگن تأکید می‌ورزد و حتی برخی از آن‌ها را به دوران «مهاجرت اقوام» (Völkerwanderung) مربوط می‌داند. از جمله این عناصر اشخاص و روی‌دادهای سرود نیبلونگن‌اند که در زمان آفرینش این سرود به بیش از هفت صد سال قبل از آن برمی‌گردد. درکل، می‌توان در این حماسه دو مجموعه داستانی را از هم متمایز کرد: نخست هسته مرکزی است که درباره پادشاهان بورگوندی و سرسلسله آنان، گونتر، و نابودی این دودمان است و دوم پادشاه «هون‌ها» (Hunnen)، «آتیا» (Atilla) یا اتسل و سوم پادشاه گوتیک‌های شرقی، «تئودریش کبیر» (Theoderich, der Große) یا همان «دیتریش فن برن» (Dietrich von Bern) را شامل می‌شود. این مجموعه داستانی و مجموعه داستانی دیگری که درباره زیگفرید و برون‌هیلد است در این حماسه به‌هم پیوند خورده‌اند (see ibid.).

اکنون به شرح کوتاهی درباره روی‌دادهای تاریخی که دیرتر در سرود نیبلونگن منعکس شده است می‌پردازیم. «اتیوس» (Aetius)، سردار رومی، به‌کمک لشکر هون‌ها در سال ۴۳۶م بخش بزرگی از قوم بورگوند و خاندان سلطنتی را از بین می‌برد. آن زمان، بورگوندها در کنار رود راین و در حوالی وُرمس سکنا گزیده بودند و برای فرمان‌روایی رومی‌ها در «گالین» (Gallien) تهدید بزرگی محسوب می‌شدند. از این قوم نام‌های «گوندومار» (Gundomar) و «گیس‌لاهای» (Gislahari) روایت شده است که به شاهان بورگوند و دقیق‌تر بگوئیم به گونتر و گیزل‌هر اشاره دارد (Müller 2002: 17; Tetzner 2000: 543). آتیا، پادشاه هون‌ها، در سال ۴۵۳م در شب ازدواج با ایلدیکوی ژرمنی می‌میرد. این حادثه به انتقام این زن گوتیک شرقی درقبال مرگ اقوامش منجر می‌شود که خود این موضوع به مضمونی برای شکل‌گیری افسانه آتلی (Atili) یا همان اتسل تبدیل می‌شود. در سده پس از این دوره در وُرمس، زنی از گوتیک‌های غربی به‌نام «برونی‌شیلد» (Brunichild) زندگی می‌کرده که همسر زیگی‌برت اول (Sigibert I.)، پادشاه فرانک‌ها، بوده است. زیگی‌برت در نتیجه کش‌مکش و قدرت‌طلبی برون‌شیلد به‌قتل می‌رسد. این روی‌داد اساس مجموعه داستانی دوم درباره زیگفرید و برون‌هیلد است (see Tetzner 2000: 544).

«علی‌رغم نظریه پژوهش‌گران دوره رمانتیسم، ویژگی‌های اسطوره‌ای در افسانه نیلونگن تنها به صورت نامحسوس دیده می‌شود. بیش‌تر روی دادها در این حماسه در دنیای عادی با سیستم فئودالی اتفاق می‌افتد» (Müller 2002: 144). باین‌حال، در این حماسه، مکان‌هایی بیرون از این دنیا نیز وجود دارند و وقایعی روی می‌دهند که تحت قوانین بشری حادث نمی‌شوند؛ مانند سرزمین نیلونگن و «ایزن‌شتاین» (Isenstein). درحقیقت، در این سرود، دو دنیای متفاوت در کنار یک‌دیگر قرار می‌گیرند و می‌کوشند باهم سازگار شوند. نخست، دنیایی واقعی که بر مبنای حکومت ملوک‌الطوایفی اداره می‌شود و در آن عناصر تاریخی مانند سرنگونی قوم بورگونند و مهاجرت اقوام وجود دارد و دوم دنیایی فراحقیقی که دور از دست‌رس بشر عادی بوده است. قابل‌تأمل آن است که عناصر اسطوره‌ای، مثلاً جنگ با اژدها، در حاشیه متن قرار گرفته‌اند، اما واقعیت‌های تاریخی در مرکز داستان بیان می‌شوند. همه این‌ها نشان می‌دهد که داستان‌های پهلوانی نه تنها اغلب اوقات به یک «هسته تاریخی» اشاره دارند، بلکه می‌توانند نقطه تلاقی‌ای برای مجموعه‌ای از روی‌دادهای تاریخی دیگر نیز باشند (see ibid.: 21). حال، ببینیم چه عناصری از این اثر اسطوره‌ای و خارق‌العاده محسوب می‌شوند.

۴. عناصر اسطوره‌ای در سرود نیلونگن

داستان‌های حماسی به‌طور کلی دربرگیرنده دو دسته روی‌دادند؛ گروه اول رخدادهایی‌اند که می‌توانند در زندگی روزانه و معمول انسان به‌وقوع پیوندند و همگان آن را در زندگی عادی تجربه می‌کنند. گروه دوم حوادثی خارق‌العاده و باورنکردنی را شامل می‌شود که دراصل برگرفته از اسطوره‌ها و کهن‌الگوها هستند و خواننده را شگفت‌زده می‌سازند. باید گفت که تقریباً هیچ حماسه‌ای بدون رخدادهای گروه دوم وجود ندارد. همان‌گونه‌که شرح داده شد، سرود نیلونگن‌ها نیز آمیخته‌ای از حقیقت و اسطوره است. در نسخه‌های فرعی این اثر، بخش‌هایی که درباره عناصر اسطوره‌ای و خارق‌العاده بازگو می‌شوند بسیار مشروح و دقیق‌اند. برای نمونه می‌توان به مبارزه زیگفرید با اژدها، توصیف گنج نیلونگن‌ها، و چگونگی اسب و شمشیر زیگفرید اشاره کرد (see Tetzner 2000: 207-208).

۱.۴ زیگفرید

می‌دانیم قهرمانان اصلی حماسه‌ها انسان‌های واقعی‌اند که حوادث خارق‌العاده‌ای برای ایشان رخ می‌دهد و به‌گونه‌ای با موجودات افسانه‌ای مرتبط می‌شوند، اما پرسشی که در این‌جا

مطرح می‌شود آن است که آیا زیگفرید، قهرمان اصلی داستان نیبلونگن، بشری واقعی است که پس از رویارویی با موجودات افسانه‌ای جنبه‌های جادویی و اسرارآمیز پیدا می‌کند؟ یعنی آیا زیگفرید ماهیت تاریخی دارد؟ پاسخ خیر است. باید گفت، طبق متون اسکاندیناوی^۳ (altnordisch)، زیگفرید از تبار خدایان است و اصل و نسب وی به «ادین» (Odin)، خدای یک‌چشم، می‌رسد که براساس افسانه‌های «ولسونگ» (Völsungensaga) از نیاکان زیگفرید محسوب می‌شود. ادین، به‌عنوان خدایی نیرومند، گاهی در زندگی او دخالت و او را راه‌نمایی می‌کند (see Tetzner 2000: 551). برای مثال، در رویارویی با اژدها، به زیگفرید می‌گوید پیش از آن‌که اژدها را بکشی، گودال‌های بسیاری حفر کن تا خون او در آن‌ها جاری شود، در غیر این صورت تو در خون فراوانی که از اژدها تنها در یک گودال ریخته می‌شود غرق خواهی شد (see ibid.: 211-212).

بنابر آن‌چه گفته شد، زیگفرید تنها شخصیت اسطوره‌ای و نیز ابرقهرمان حماسه نیبلونگن است و بدیهی می‌نماید که هرآن‌چه با این ابرقهرمان در ارتباط است ویژگی اسطوره‌ای بپذیرد؛ از مبارزه با اژدها تا برخورد با قوم نیبلونگن. اگرچه شاعر این حماسه به‌طور کلی از پردازش شخصیت‌ها می‌پرهیزد، بیش‌ترین توصیفات و صحنه‌پردازی‌ها را در مورد این ابرقهرمان به‌کار می‌برد. به‌طور کلی، می‌توانیم روی داده‌های خارق‌العاده‌ای را که برای زیگفرید رخ می‌دهد به دو گروه تقسیم کنیم: گروه اول مبارزه با اژدها و آسیب‌ناپذیری را شامل می‌شود و گروه دوم دربرگیرنده تمامی آن چیزهایی است که با سرزمین نیبلونگن در ارتباط است.

۲.۴ جنگ با اژدها و آسیب‌ناپذیری

ازسویی، نبرد با اژدها از خویش‌کاری پهلوانان بسیاری است که در اسطوره‌های هندواروپایی دیده می‌شود. این اسطوره‌ها با اژدهایی وهم‌ناک و پلید مبارزه کرده‌اند و او را کشته‌اند.^۴

اژدها معمولاً به‌عنوان مظهر شر ظاهر می‌شود و پهلوان حماسه یا افسانه برای نابودی او بسیج می‌شود. این جانور وهمی از ترکیب ویژگی‌های حیوانات و جانوران گوناگون نظیر مارسانان، تمساح‌سانان، شیر، و حیوانات ماقبل تاریخ، به‌صورت ماهرانه‌ای، آفریده شده است (برفر ۱۳۸۹: ۱۸۰).

از سوی دیگر، بشر همواره کوشیده است تا بر هستی و حوادثی که برای وی روی می‌دهد پیروز شود. آرزوی مقاوم‌بودن در برابر تمامی گزندها در شکل نامیرایی و آسیب‌ناپذیری در وجود انسان‌ها تبلور می‌یابد و پدیده‌ی روئین‌تنی و نامیرایی را به‌وجود می‌آورد که بخشی جدایی‌ناپذیر از اساطیر بسیاری شده است. این دو پدیده، برای زیگفرید، پیاپی‌اند. او ازدها را می‌کشد و با آب‌تنی در خون آن روئین‌تن می‌شود. در زیر، به شرح این پدیده می‌پردازیم و روند آسیب‌ناپذیری زیگفرید را توضیح می‌دهیم. در بند ۱۰۰ از زبان هاگن، رقیب سرسخت زیگفرید، این سخنان را می‌شنویم:

افزون‌براین، من موضوع دیگری را درباره‌ی زیگفرید می‌دانم که او با دست خودش ازدهایی را از پا درآورده است و بدن خود را در خون آن شست‌وشو داده، به‌گونه‌ای که پوست او دارای پوششی از جنس شاخ شده است. به همین دلیل، هیچ اسلحه‌ای نمی‌تواند به او آسیب برساند و این چندین بار ثابت شده است (سرود نیبلونگن ۱۳۹۹: ۱۵).

گفتنی است که از زیگفرید تحت عنوان «زیگفرید پوست‌شاخی» (Hürnen Seifried) نیز یاد شده است (Müller 2002: 20-21). در بند ۹۰۲، کریم‌هیلد ماجرای افتادن برگ درخت زیزفون را در میان دو کتف همسرش به‌هنگام آب‌تنی در خون ازدها و در نتیجه آسیب‌پذیر باقی‌ماندن آن قسمت از بدن وی را توصیف می‌کند:

هنگامی که خون گرم از زخم‌های ازدها سرازیر شد و جنگ‌آور دلیر و برجسته خویشان را در آن آب‌تنی داد، برگی بزرگ از درخت زیزفون بین دو شانه‌ی وی افتاد و در این‌جای می‌شود او را زخمی کرد. این است دلیل این‌که من همیشه بسیار نگران اویم (سرود نیبلونگن ۱۳۹۹: ۱۱۷).

ناگفته نماند که ازدها موجودی اساطیری است و مبارزه و پیروزی بر آن تنها از دست زیگفرید، که به دنیای اساطیر تعلق دارد، برمی‌آید. «پیروزی بر ازدها نشانه‌ی قهرمانی است پیام‌آور صلح و بنیان‌گذار نظام فرهنگی» (Müller 2002: 20).

۳.۴ سرزمین نیبلونگن

توصیف سرزمین نیبلونگن از زبان هاگن در بندهای ۸۷-۹۹ آمده است. این سرزمین مکانی است در ناکجاآباد، زیرا خواننده درباره‌ی چگونگی و موقعیت جغرافیایی آن آگاهی ندارد و

تنها زیگفرید می‌تواند، به‌عنوان ابرقهرمان این حماسه، به آن سرزمین راه یابد. او از آن‌جا چهار غنیمت هم‌راه خود می‌آورد:

۱. گنج نیبلونگن؛
۲. شنل نامریی‌گر؛
۳. نیبلونگ‌ها؛
۴. شمشیر نیبلونگن به‌نام بالمونگ.

۱.۳.۴ گنج نیبلونگن

هنگامی که زیگفرید در سرزمین نیبلونگن به‌سر می‌برد دو شاه‌زاده، به‌نام‌های «شیلبونگ» (Schilbung) و «نیبلونگ» (Niblung)، از او می‌خواهند که گنج نیبلونگن را بین آن دو تقسیم کند، اما زیگفرید از عهده این کار بر نمی‌آید و پس از نزاع و کشتن آن‌ها این گنج بسیار بزرگ از آن او می‌شود. بندهای ۹۲ و ۹۳ در توصیف این گنج آمده است:

آن‌گونه که روایت کرده‌اند، او در آن‌جا آن‌قدر سنگ‌های قیمتی و حتی فراتر از آن طلای درخشان سرخ‌رنگ از سرزمین نیبلونگن دید که صد ارابه هم نمی‌توانستند آن‌ها را جابه‌جا کنند. همه این چیزها را می‌بایستی زیگفرید بین آن‌ها تقسیم می‌کرد (سرود نیبلونگن ۱۳۹۹: ۱۴).

در این هنگام، آن‌ها شمشیر نیبلونگن را به‌عنوان پاداش به او دادند، اما کمکی که آن‌ها از زیگفرید خواسته بودند به آنان سودی نبخشید، زیرا زیگفرید نتوانست طبق میل آن‌ها و به‌حق رفتار کند و آنان از این موضوع بسیار خشمگین شدند (همان).

از ویژگی‌های این گنج آن است که نفرین شده بود و نفرین آن گریبان‌گیر صاحب آن می‌شد و او را دچار سرنوشت شومی می‌کرد؛ همان‌گونه که موجب کشته‌شدن زیگفرید شد. ویژگی دوم این گنج آن است که صاحبش با بخشش آن خیل عظیمی از جنگ‌آوران را با خود هم‌راه می‌سازد و بنابراین داشتن گنج برابر با دارا بودن قدرت بسیار زیاد است. کریم‌هیلد، پس از مرگ همسرش، توانست با بخشیدن از این گنجینه تمام‌نشدنی برای خود سپاه بزرگی را تدارک ببیند. هاگن، به‌یاری گونتر، گنج را در رود راین می‌اندازد و دیگر حاضر نمی‌شود مکان آن را برای کریم‌هیلد فاش کند.

۲.۳.۴ شنل نامرئی گر

هنگامی که زیگفرید در سرزمین نیلونگن به سر می برد، با آلبریش، نگهبان گنج، به مبارزه می پردازد و شنل نامرئی گر را از وی می گیرد. در واقع، آلبریش با ازدست دادن این شنل تمام نیرویش را از دست می دهد و در مقابل زیگفرید به زانو درمی آید (سرود نیلونگن ۱۳۹۹: ۱۴-۱۵، بند ۹۷). زیگفرید با پوشیدن شنل نیروی دوازده نفر را به دست می آورد (همان: ۴۴، بند ۳۳۷). افزون بر آن، می تواند از دید همگان پنهان شود. این گونه است که وی با پوشیدن این شنل به یاری گونتر می شتابد و در مسابقه بر برون هیلد پیروز می شود. مشاهده می کنیم که این شنل، همانند گنج نیلونگن، نقش مهمی در قدرت زیگفرید و نیز در کل داستان ایفا می کند.

به محض این که زیگفرید نیرومند جامه نامرئی گر را می پوشید نیرویی فوق العاده می یافت و قدرت دوازده مرد بر نیروی وی افزوده می شد. او، با نیرنگی جادویی، توانست بعدها آن زن زیبا را از آن خود سازد (همان).

۳.۳.۴ نیلونگها

نیلونگها افرادی کوتاه قامت و نیرومندند که در سرزمینی جادویی زندگی می کنند. پس از آن که زیگفرید دو شاهزاده آن ها را می کشد و گنج آن ها را صاحب می شود، آنان تحت فرمان او درمی آیند. تعداد نیلونگها، بسته به روایات متفاوت، از هزار تا سه هزار نفر است (بنگرید به سرود نیلونگن ۱۳۹۹: ۶۵، بند ۵۰۱؛ Tetzner 2000: 238). چندی بعد، زیگفرید از این افراد به عنوان لشکریان خویش استفاده می کند. پس از مرگ زیگفرید نیز، نیلونگها به همسر وی، کریم هیلد، وفادار می مانند و به وی خدمت می کنند.

۴.۳.۴ شمشیر بالمونگ

در بند ۹۳ آمده است که دو شاهزاده نیلونگها شمشیرشان را به عنوان پاداش درازای تقسیم کردن گنج به زیگفرید دادند. این شمشیر سحرآمیز بالمونگ (Balmung) نامیده می شد که زیگفرید همواره با خود همراه داشت و در مبارزه ها از آن استفاده می کرد. وقتی لیودگر نیرومند چشمش به زیگفرید افتاد و دید که او بالمونگ - آن شمشیر برنده - را آن چنان مطمئن از پیروزی در هوا می چرخاند و تعداد زیادی از سربازان او را می کشد، خشم بی اندازه ای بر او مستولی شد (سرود نیلونگن ۱۳۹۹: ۲۸، بند ۲۰۷).

۵. عناصر تاریخی و جغرافیایی

هرچند معمولاً حماسه‌ها بی‌زمان و بی‌مکان‌اند و به عبارتی دیگر «منظومه حماسی در زمان و مکان محدود نیست» (صفا ۱۳۸۷: ۳۲)، برخی اطلاعات تاریخی و جغرافیایی سرود نیبلونگن را می‌توان مطابق با واقع دانست. پاره‌ای حتی به جایگاه تدوین حماسه اشاره دارد. چونان‌که شهرهای ذکر شده در این حماسه دلالت بر آن دارند که این اثر در ناحیه دانوب (Donau) و در حدفاصل وین (Wien) و پاساو (Passau) به‌رشته تحریر درآمده است. به‌غیراز مورد یاد شده، میان مکان‌های وقوع داستان‌ها تفاوت اساسی وجود ندارد. گاه حتی توصیف کوتاهی نیز از آن‌ها نمی‌شود.

از نظر تاریخی نیز مایه‌هایی از وقایع تاریخی در این حماسه به چشم می‌آید که در ادامه به آن پرداخته می‌شود، اما نخست شایان مذاقه است که سرود نیبلونگن هنگام شکوفایی فرهنگ و ادب در اروپا، یعنی قرن سیزدهم میلادی، تدوین یافته است. در واقع، در همان عصر که ادیبان نام‌داری مانند «ولفرام فن اشنباخ» (Wolfram von Eschenbach) و «والتر فن در فگل‌واید» (Walther von der Vogelweide) به خلق آثار خود می‌پرداختند (see Tetzner 2000: 545-546). در زمان تدوین اثر و حتی مدتی بعد، توجه چندان زیادی به این اثر نشد، اما چندی پس از آن در دوره رمانتیسم تصور بر این بود که این حماسه سرود ملی آلمان‌هاست، تا آن‌جا که فن در هاگن آن را به‌عنوان «والترین و کامل‌ترین یادگار ادبیات ملی» می‌دانست که مدت‌هایی مدید در پرده ابهام پوشیده مانده بود (von der Hagen, cited 1987: vol. 1, 253; Brackert 1987: vol. 1, 253). بنگرید به بهجت ۱۳۸۶: ۲۸). دلیل ستایش این اثر تا حد حماسه ملی با تاریخ سیاسی آن دوران مرتبط می‌شود. در سال ۱۸۰۵، جنگی میان دولت پروس و فرانسه درگرفت. پس از مبارزه‌های ینا (Jena) و اورشتند (Auerstädt) پادشاه می‌گریزد و ناپلئون برلین را تصرف می‌کند. این امر سبب می‌شود که احساسات ملی به‌شدت برانگیخته شود. پژوهش‌های بسیاری درباره تاریخ و فرهنگ قدیم آلمان صورت می‌گیرد و سرود نیبلونگن به نمادی از یک آلمان قدرت‌مند و متحد در قرون وسطی تبدیل می‌شود. این حماسه می‌بایست به ملتی که سقوط کرده بود یاری رساند و همان‌گونه که فریدریش شلگل (Friedrich Schlegel)، نویسنده، منتقد، و نظریه‌پرداز دوره رمانتیسم متناسب با تفکر آن عصر نوشته بود، «تصویری از شهرت و افتخار کهن و نیز آزادی را در آینه دوران پیشین نشان می‌داد و از این طریق هر جرعه‌ای را که نشئت گرفته از حس ملی بود می‌افروخت» (Schlegel, cited Brackert 1987: vol. 1, 253). به‌هرروی، باید دانست

که سرود نیبلونگن حماسه‌ای است برآمخته از اسطوره، افسانه، و تاریخ. در این اثر، زمان و مکان دو مفهوم رنگ‌باخته و درهم‌تنیده‌اند و همانند دیگر اجزای داستان نقش آفرینی نمی‌کنند.

۶. نقد ساختار

حماسه نیبلونگن «ساختاری بسیار تودرتو و پیچیده دارد. آنقدر منسجم و یک‌پارچه، که گاه نمی‌توان حتی یک بند را حذف کرد. تعداد داستان‌های آن اندک بوده و تمامی آن‌ها در ارتباطی تنگاتنگ با یک‌دیگر روی می‌دهند، تاجایی که حتی اگر یکی از داستان‌ها، این‌گونه که هست نمی‌بود، حماسه سرنوشتی دیگر می‌یافت» (بهجت و فرهادی ۱۳۹۱: ۳۶۱). این سرود دو قسمت متمایز را شامل می‌شود؛ نخستین قسمت از زیگفرید، سفر او به دربار بورگوندی‌ها، ازدواج با کریم‌هیلد، خواهر پادشاهان بورگوندی، و کشته شدن وی در بندهای ۱ تا ۱۱۴۲ حکایت می‌کند. قسمت دوم به شرح انتقام‌جویی کریم‌هیلد از قاتلان همسرش، زیگفرید، می‌پردازد و دربرگیرنده بندهای ۱۱۴۳ تا ۲۳۷۹ است. این اثر دارای ۳۹ ماجراست. بخش نخست در روی دادهای ۱ تا ۱۸ و قسمت دوم در روی دادهای ۱۹ تا ۳۹ گنجانده شده‌است.

زبان این اثر آلمانی میانه است. این سرود، همانند بیش‌تر حماسه‌ها، به شعر است که به آن در اصطلاح «بند نیبلونگن» (Nibelungenstrophe) می‌گویند (see Brackert 1987: vol. 1, 289). در این اثر نشانی از توصیفات گسترده دیده نمی‌شود. حتی مقدمه این حماسه بسیار کوتاه است و تنها یک بند را شامل می‌شود:

داستان‌های کهن برای ما روایات شگفت‌انگیزی نقل کرده‌اند. اکنون، شما نیز می‌توانید اخبار حیرت‌آوری از این روایات بشنوید: از قهرمانان نامی، جدال‌های سخت، روزهای سرشار از نیک‌بختی و جشن، سرشار از رنج و شکایت، و از مبارزه‌های جنگ‌آوران دلاور (سرود نیبلونگن ۱۳۹۹: ۱، بند ۱).

شاعر این حماسه تنها نقش یک راوی بی‌طرف را ایفا می‌کند و از پرداختن به ظاهر قهرمانان داستان و نیز حالات درونی و افکار آنان به شدت پرهیز می‌کند. نبود توضیحات مفصل تا جایی است که حتی به حوادث مهم و تأثیرگذار فقط اشاره‌ای گذرا می‌شود؛ مثلاً ماجرای آسیب‌ناپذیری زیگفرید تنها در سه بند از این حماسه طولانی آمده است. این

موضوع و نیز روایت دستیابی به گنج در حاشیه داستان اصلی، از زبان هاگن و نه از زبان راوی داستان و به نسبت کوتاه و مختصر بیان می‌شود. نیز، شاعر درباره نیکی و بدی شخصیت‌های حماسه و خیر و شر کردار آنان دیدگاه و عقیده خود را ابراز نمی‌کند. «تنها کردار برخی از قهرمانان و زنان وابسته به آن‌ها ارزش روایت دارند و این به معنای نقاط اوج در زندگی مردان طبقه جنگ‌آور است که مبارزه‌ها و جشن‌ها را شامل می‌گردد» (see Müller 2002: 22). در واقع، بیش‌تر توصیفات نویسنده درباره جشن‌ها، مراسم، سفرها، و مقدمات آن‌هاست. آن‌چه شایان مذاقه است پردازش انواع لباس‌های قهرمانان است که به‌هنگام رزم یا در زمان بزم بر تن می‌کنند. هم‌چنین، هرگاه آنان، اعم از مرد یا زن، راهی سفر می‌شوند جامه‌های فاخر و جواهرنشان می‌پوشند. برای نمونه، در بند ۵۷۵ جامه‌ها این‌گونه توصیف شده‌اند:

جامه‌های بی‌شماری از جنس پوست سمور و خز به چشم می‌خورد و بازوها و دست‌های بسیاری بودند که با دست‌بندها و انگشتری‌ها آراسته شده بودند و بانوان آن‌ها را روی آستین‌های ابریشمی خویش بر دست کرده بودند. در تمامی جهان، هیچ‌کس را یاری این نخواهد بود تا برای شما بازگوید که زنان با چه مهارتی خویشان را می‌آراستند (سرود نیبلونگن ۱۳۹۹: ۷۴، بند ۵۷۵).

مشاهده می‌کنیم:

شخصیت انسان نیبلونگن ژرفا و پس‌زمینه عمیقی ندارد و هرکس تنها آن چیزی است که ظاهرش نشان می‌دهد، زیرا این جامه‌ها هستند که مانند پوسته‌هایی بر تن انسان‌ها کشیده می‌شوند، هویت اجتماعی و فردی آن‌ها را بارز کرده و تغییر می‌دهند (بهجت و فرهادی ۱۳۹۱: ۳۷۳).

تجلی زندگی درباری‌ای که در این سرود ارائه می‌شود درباری-شهبوساری است و این مسئله بازتاب ادبی سیستم فئودالیسم است که نظام اجتماعی حاکم در آن دوره در اروپاست (see Brackert 1987: vol. 1, 257).

عبارت‌ها و واژه‌های تکراری فراوانی در متن این سرود وجود دارد که به‌نوعی مفهوم خاصی ندارند و در واقع رنگ‌باخته‌اند. به‌گفته براکرت (ibid.: 268) استفاده از این عبارات از ویژگی‌های زبان حماسی محسوب می‌شود. نمونه بارزی از این نوع عبارات کلمه «در این هنگام» (da) است. استفاده از صفت‌های معینی مانند «دلیر» (tapfer)، «نجیب‌زاده» یا «اشرافی»

(edel)، و «برجسته» یا «ممتاز» (trefflich) برای همه اشخاص رایج است، حتی برای دو نفر که شخصیت‌هایی کاملاً متفاوت دارند و به‌عنوان دشمن در برابر هم ایستاده‌اند و باهم می‌جنگند.

۷. نسخه‌های سرود نیبلونگن

قبل از آن‌که این سرود نوشته شود، ظاهراً سینه‌به‌سینه نقل و روایت شده است. از این اثر ۳۴ نسخه دست‌نویس وجود دارد که از آن‌ها سه نسخه اصلی «الف»، «ب»، و «ث» قابل‌ذکرند. نسخه الف ۲۳۱۶ بند را در بر می‌گیرد و متعلق به ربع آخر قرن سیزدهم میلادی است. نسخه ب دارای ۲۳۷۹ بند و مربوط به نیمه اول یا دوم قرن سیزدهم میلادی است. نسخه ث شامل ۲۴۴۲ بند و در نیمه اول قرن سیزدهم تدوین یافته است (see Brackert 1987: vol. 1, 265). امروزه نسخه «ب» کهن‌ترین رونوشت از نسخه اصلی و اساس و پایه این حماسه شناخته شده است که هلموت د بور (Helmut de Boor) و هلموت براکرت (Helmut Brackert) آن را ویرایش و تصحیح کرده‌اند. لازم است یادآوری شود که نسخه اصلی امروزه موجود نیست. نسخه دست‌نویس «ث» جدیدترین تدوین از این سرود به‌شمار می‌آید که با تأثیرپذیری از آیین مسیحیت نگاشته شده است. «بیش‌تر نسخه‌های دستی دارای یک بخش الحاقی تحت عنوان «گلایه» (Klage) هستند و این قسمتی است که دیرتر به این سرود اضافه گشته و مذهبی - تعلیمی بوده و سرود را شرح می‌دهد» (Tetzner 2000: 545).

وجود نسخه‌های متفاوت جانبی موجب شده است تا داستان نیبلونگن شاخ‌وبرگ فراوانی بیابد و در حاشیه آن ماجراهای کوچک دیگری نوشته شوند. یکی از این روی‌دادها، که در برخی از نسخ وجود دارد، داستانی جدا درباره آشنایی زیگفرید و برون‌هیلد و پیمان‌بستن این دوست. همین آشنایی باعث می‌شود که، هنگامی که برون‌هیلد دیرتر با زیگفرید ملاقات می‌کند و او برخلاف انتظار برون‌هیلد عشق خود را از آن کریم‌هیلد کرده است، به زیگفرید نفرت پیدا کند و با او دشمن شود (see ibid.: 549-550).

۸. نقد محتوا

آنچه سرود نیبلونگن را از دیگر آثار حماسی اقوام ژرمن متمایز می‌سازد محتوای پیچیده، منسجم، و موجز آن است. درواقع، داستان یک هسته اصلی را شامل می‌شد که شاخه‌هایی

نیز دارد. پس، با در نظر گرفتن این موضوع و هم‌چنین حجم نه‌چندان زیاد این اثر، نمی‌توان توقع داشت قهرمانان بسیاری در روند داستان‌ها نقش‌آفرینی کند، هرچند این شخصیت‌ها پیچیده، حساب‌شده، و چندبعدی‌اند. در ادامه، به نقد قهرمانان حماسه می‌پردازیم.

نخست، باید دید چرا تمامی آثار روایی به یک ابرقهرمان نیازمندند و همه داستان پیرامون او می‌چرخد. قهرمان‌سازی پدیده‌ای خفته در نهاد بشریت است. انسان‌ها همیشه به دنبال برتریابی بوده‌اند و در ذهن خویش، خواسته یا ناخواسته، قهرمانی را متصور شده‌اند که یا از لحاظ قدرت بدنی و توانایی جسمی بر آن‌ها برتری داشته است یا از لحاظ معنوی و دینی. بدین گونه است که قهرمانان در ذهن انسان‌ها شکل می‌گیرند، در نهاد بشر رشد می‌یابند، وارد اسطوره‌ها می‌شوند، و در نهایت در دل حماسه‌ها می‌نشینند. برای نمونه، می‌توان از زیگفرید، «اسفندیار»، و «آشیل» نام برد که هر سه روئین‌تنانی اسطوره‌ای‌اند. در زمینه ذهن بشر، آرزوی مقاومت کامل در برابر آسیب‌های مختلف و داشتن یک قهرمان، که هیچ‌گزنند و آسیبی بر وی وارد نیاید و نامیرا و روئین‌تن باشد، وجود داشته است. این قهرمان در طول زندگی انسان در ناخودآگاه وی شکل می‌گیرد، پرورش می‌یابد، به یک باور تبدیل، و اسطوره می‌شود.

محور حضور قهرمانان در حماسه‌های جهان متفاوت است؛ خدایان، انسان‌ها، و حتی حیوانات.

- حماسه‌هایی که در آن‌ها خدایان قهرمان‌اند، مانند حماسه‌های یونانی. این قهرمانان قداست خاصی ندارند و در واقع آدمیانی‌اند که قدرت فرا بشری یافته‌اند.

- حماسه‌هایی که قهرمان آن‌ها انسان‌هایند، مانند بیش‌تر قهرمانان شاهنامه فردوسی. این قهرمانان، چه نیک و چه پلشت، همگان انسانی‌اند با همان خصوصیات زمینی. انسانی که وجودش از آخشیج درست شده، با همان کاستی‌ها و فزونی‌ها، عشق‌ها، کینه‌ها، و نیازها. در این حماسه‌ها، خداوند برتر و بالاتر از این تصور می‌شود که به زمین بیاید و با انسان‌ها درگیر شود.

- حماسه‌هایی که حیوانات قهرمانان اصلی‌اند. این گونه حماسه‌ها در شرق دور یافت می‌شوند. البته، در دو گروه حماسه پیشین نیز حیوانات وجود دارند و گاه حتی نقش به‌سزایی را در روند داستان‌ها ایفا می‌کنند؛ مانند سیمرغ در شاهنامه فردوسی و اژدهای فافنیر در نیلونگن.

۱۸ ابرقهرمان سرود نیبلونگن

این حماسه تنها یک ابرقهرمان دارد و آن کس زیگفرید است. به جرئت می‌توان گفت که هرچند شاعر اثر از پرداختن به شخصیت‌ها پرهیز کرده است، درباره زیگفرید بیش‌ترین توصیفات و صحنه‌پردازی‌ها را به‌کار برده است. کردار، گفتار، و پندار وی تمام سرنوشت این حماسه را رقم می‌زند.

زیگفرید در سرزمین خود یک شاهزاده است و اجدادش خدایان‌اند. در واقع، او یک نیمه‌خداست (see Tetzner 2000: 190). این امر سوبیه اسطوره‌ای بودن او را تثبیت می‌کند. میرچا الیاده می‌گوید: «قهرمانانی اسطوره‌ای می‌شوند که حداقل یکی از والدین ایشان چهره‌ای بغانه یا خداگونه دارد» (الیاده ۱۳۷۸: ۵۷). زیگفرید قهرمانی پویا، جنگ‌آور، و دلاور است و برای رسیدن به مقصود خویش از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کند. نیز، به‌عنوان ابرقهرمان این حماسه، بیش‌تر نماد حضور غریزه‌هاست تا اندیشه و خردورزی. برای مثال، هنگامی که او به‌قصد خواستگاری از دختر موردعلاقه‌اش، کریم‌هیلد، به ورمس و به دربار بورگوندها می‌رسد، به‌جای ستایش شاهان بورگوندی و کرنش برابر ایشان، سرکشی می‌کند، به خودستایی می‌پردازد، و ایشان را تهدید می‌کند:

من نیز یک قهرمانم و می‌بایستی حالا دیگر تاج بر سر داشته باشم. بزرگ‌ترین آرزوی من این است که به آن حد برسم که مردم درباره من بگویند من به‌حق صاحب مملکت و حکمرانی‌ام. من آماده‌ام تمام آبرو و اعتبارم و حتی زندگی‌ام را برسر این کار بگذارم. از آن‌جایی که شما این‌چنین شجاعید - به‌هرحال، برای من این‌طور خبر آورده‌اند - من نگران این نیستم که کسی از آن خوشش بیاید یا آزرده‌خاطر شود. همه آن چیزی را که شما صاحب آنید، از سرزمین‌ها تا قلعه‌ها، می‌خواهم همه را به‌دست آورم. پادشاه و هم‌راهانش از شنیدن این کلمات بسیار شگفت‌زده شدند و این‌که زیگفرید آشکارا قصد داشت از پادشاه سرزمین‌هایش را بگیرد. وقتی پهلوانان شاه این را شنیدند بسیار خشمگین شدند (سرود نیبلونگن ۱۳۹۹: ۱۶، بندهای ۱۰۹-۱۱۱).

هم‌چنین، این «سفرکردن» زیگفرید را در وادی اسطوره تثبیت می‌کند.

یک قهرمان از زندگی روزمره خود دست می‌کشد و سفری مخاطره‌آمیز را به‌حیطه شگفتی‌های ماوراءالطبیعی آغاز می‌کند: با نیروهای شگفتی در آن‌جا روبه‌رو می‌شود و به پیروزی قطعی دست می‌یابد. هنگام بازگشت از این سفر پررمزوراز، قهرمان نیروی آن را دارد که به یارانش برکت و فضل نازل کند (کمبل ۱۳۹۴: ۴۰).

آنچه زیگفرید را به ابرقهرمان تبدیل می‌کند، علاوه‌بر دلاوری و جنگ‌آوری غریزی وی، داشته‌های اسطوره‌ای اوست: روئین‌تن بودن، گنج نیلونگن، و تمامی دارایی‌ها و توانایی‌هایی که از سرزمین آن‌ها نصیب او شده است. درحقیقت، این قهرمان بدون دراختیارداشتن عناصر جادویی خویش انسانی معمولی و این جهانی است.

ازدیگرسوی، ساده‌دلی بیش از اندازه او را به فردی درخدمت شاهان بورگوند تبدیل می‌سازد که حتی حاضر است برای ایشان و در راه آزادی سرزمینشان بجنگد. نیز، همین ساده‌دلی و اعتماد بیش از اندازه به نزدیکان است که زیگفرید را به وادی مرگ می‌کشاند. او برای همسر خویش راز آسیب‌جای خود را فاش می‌سازد و هاگن از حماقت کریم‌هیلد استفاده می‌کند و نقشه قتل زیگفرید را می‌کشد.

«کریم‌هیلد گفت: همسر من دلاور و بسیار توانمند است. هنگامی که وی در آن کوه اژدها را از پای درآورد قهرمان بامنصب در خون اژدها آب‌تنی کرد و این‌گونه پس‌ازآن در نبردها هیچ اسلحه‌ای نتوانست او را زخمی کند» (سرود نیلونگن ۱۳۹۹: ۱۱۷، بند ۸۹۹).

«دوست عزیز! با اعتماد به‌نسبت دیرینه‌ای که به یک‌دیگر داریم و نیز به وفاداری‌تان می‌خواهم آن راز را با شما بازگویم که بر چه جای از بدن همسر عزیز من می‌توان ضربه مرگ‌بار فرود آورد» (همان: بند ۹۰۱).

پایان زندگی زیگفرید بزرگ‌ترین تراژدی این حماسه را رقم می‌زند. می‌دانیم که، از دیدگاه سمبولیسم، مرگ قهرمانان یک حماسه را سه‌گونه در بر می‌گیرد. مرگ سفید یا مرگ در بستر، مرگ سرخ یا شهادت در راه رسیدن به باورها و آرمان‌ها، و مرگ سیاه که نتیجه خیانت دیگران، ساده‌دلی، و خوش‌باوری ایشان است. قهرمان حماسه، بااین‌که جنگ‌آوری به‌نام است، در هیچ میدان یا آورد بزرگی کشته نمی‌شود، بلکه مرگی سیاه در انتظار اوست. هاگن، کینه‌توزانه، در پی کشتن وی برمی‌آید. با گونتر هم‌داستان می‌شود، از خوش‌باوری او سوءاستفاده می‌کند، و در مسابقه‌ای برای آوردن آب از چشمه، با فروکردن نیزه درمیان دو کتفش، خیانت‌کارانه وی را از پای می‌اندازد.

وقتی عالی‌جناب، زیگفرید، لب چشمه آب نوشید، هاگن نیزه را در آن‌جایی که علامت بود به بدن زیگفرید فرو کرد؛ آن‌گونه‌که خون قلب او با جهش شدیدی از زخم به جامه‌هاگن پاشید. چنین کردار ناشایستی را هیچ قهرمانی امروزه انجام نخواهد داد (همان: ۱۲۸، بند ۹۸۱).

رنگ از رخسار او پریده بود و دیگر نمی توانست خود را روی پا نگه دارد. نیروی بدنی اش به کاستی می گرایید، زیرا مرگ بر پیشانی درخشان او مهر خویش زده بود. بعدها، بانوان زیبای بسیاری به سوگ او نشستند (همان: بند ۹۸۷).

۲۸ ضدقهرمان

می دانیم همیشه در برابر نیکی بدی و در برابر نور تاریکی حضور داشته است. در حماسه، همان طور که شخصیت های نیک و دارای خصایص والای اخلاقی اند، شخصیت های پلشت هم وجود دارند که دارای خصایصی پست و خارج از شایسته ها و بایست های انسانی اند و در اصطلاح آنان را «ضدقهرمان» می خوانیم. این ضدقهرمانان گاه به اندازه قهرمانان اصلی توان مند، اندیشمند، و کارآمدند حتی گاهی از نظر ثروت و قدرت و ابزارآلات جنگی بر قهرمانان پیشی می گیرند. درحقیقت، ذهن بشر برای این که فردی را در اوج توانایی - چه از نظر ذهنی، چه از نظر بدنی - تصور کند باید که فرد مقابل او را نیز بزرگ جلوه دهد. در این حماسه، بزرگترین ضدقهرمان هاگن است. او نیرومندترین سپهسالار و جنگ آور دربار بورگوندی ها و نیز دست نشانده و مشاور شاهان آن، به ویژه گونتر، است. وی بسیار زیرک است و حتی نخستین کسی است که در ورمس زیگفرید را می شناسد. در همان دیدار نخست، توانایی های زیگفرید را برمی شمرد و مغتنم بودن حضور او را در دربار به گونتر یادآوری می کند. او مغز متفکر شاهان بورگوندی است و تمامی نقشه های خائنانه ضد زیگفرید را طراحی می کند. هم چنین، در نیمه دوم حماسه، نقشی بسیار اساسی ایفا می کند. هاگن تا پایان حماسه زنده می ماند و سرانجام به دست کریم هیلد کشته می شود.

۳۸ زنان نیبلونگن

«تمام روی دادها، سرنوشت ها، و بایست و نبایست های نیبلونگن تحت سلطه زنان است. کریم هیلد و برون هیلد دو زن قدرت مند، قهرمان، و مؤثر در این اثر هستند» (بهجت و فرهادی ۱۳۹۱: ۳۶۵). کریم هیلد نخستین بانوی حماسه است که خواب دیدن وی و تعبیر آن روی داد اصلی داستان را رقم می زند. او دو گونه شخصیت کاملاً متضاد دارد: نخست در نیمه اول و پیش از کشته شدن زیگفرید و دیگر در نیمه دوم و پس از مرگ همسر. در نیمه نخست، شاهزاده خانمی عاشق، قدرت مند، و مهربان است که با ساده دلی فریب هاگن را می خورد و موجب مرگ شوهر خویش می شود. در نیمه دوم، تنها هدف

وی انتقام‌ستاندن از کشنده زیگفرید و هم‌دستان اوست، تاجایی که برای کینه‌جویی حتی به ازدواج با اتسل تن می‌دهد. در واقع، در نیمه دوم، وی ابرقهرمان حماسه است که دو قوم بزرگ بورگوندی‌ها و هون‌ها بابت او کشته می‌شوند.

دومین قهرمان بانوی این حماسه برون‌هیلد است که عجیب‌ترین بانوی حماسه است. او نیز، چون زیگفرید، از سویه اسطوره‌ای قوی برخوردار است و قدرتی شگفت‌انگیز دارد. ابتدا، شهربانوی ایسلند است و با اقتدار بسیار بر این سرزمین، که ویژه زنان است، حکم‌رانی می‌کند. برای انتخاب شوی، مصممانه مسابقه برقرار کرده و خواستگاران خویش را شکست داده است و به کشتن آنان که ناکام مانده‌اند دستور می‌دهد (بنگرید به بهجت و فرهادی ۱۳۹۱: ۳۶۶). در ورمس، به سبب حسادت به کریم‌هیلد و پس از آگاهی از خیانت زیگفرید، هاگن را به قتل وی ترغیب می‌کند. در سرود نیبلونگن از فرجام این اسطوره سخنی به میان نمی‌آید.

۹. نتیجه‌گیری

بررسی‌های انجام‌شده درباره کتاب سرود نیبلونگن نشان داد که این اثر بزرگ‌ترین حماسه اقوام ژرمن است که شاعری گم‌نام در سال ۱۲۰۰ میلادی آن را سرود. اهمیت این حماسه از آن‌جا آشکار می‌شود که شاعر تاریخ پادشاهان دو قوم بورگوند و هون و نیز سرنگونی ایشان را در کنار داستان اسطوره زیگفرید به تصویر می‌کشد. در این جهت، او بیش از آن‌که به جزئیات بپردازد کلی‌نگر است و بیش از آن‌که اندیشه و جهان‌بینی شخصیت‌ها را مدنظر قرار دهد ارتباطات اجتماعی نظام فئودالی موجود در عصر تدوین این اثر را شرح می‌دهد.

نیز تأملات این جستار نشان داد ساختار این کتاب بسیار پیچیده و دقیق است. تنها یک داستان اصلی هسته مرکزی آن را تشکیل می‌دهد و بخش‌های مشروح و توصیفی صحنه‌های رزم و بزم را شامل می‌شود. توصیفات شاعر اندک و وی کاملاً یک راوی بی‌طرف است که داستان را در ۲۳۷۹ بند، در دو بخش، و طی ۳۹ ماجرا تعریف می‌کند.

هم‌چنین، تفسیر محتوایی این شاه‌کار ادب آلمان حماسه‌ای اسطوره‌محور را شناساند که قهرمانان اصلی آن انسان‌ها هستند با همان آرمان‌ها، خواسته‌ها، عشق‌ها، و کینه‌ها. نیز، ابرقهرمان آن، زیگفرید، از جرگه روئین‌تان است و تمامی قوانین حاکم بر آسیب‌ناپذیران درباره او صدق می‌کند؛ دلاوری که به گونه‌ای عجیب روئین‌تن می‌شود، عشقی کوتاه را

تجربه می‌کند، راز آسیب‌ناپذیری‌اش فاش می‌شود، و با خدعه و نیرنگ از پای درمی‌آید. نیز، ضدقهرمانی که در برابر زیگفرید می‌ایستد بسیار قوی‌پنجه و دلاور است. او تمامی خصوصیات یک ضد قهرمان حماسی و اسطوره‌ای را در خود دارد و اعمال وی نه تنها باعث نابودی زیگفرید می‌شود که شاهان، درباریان، و حتی خود او را نیز به تباهی می‌کشاند. زنان این حماسه نیز خارق‌العاده و شگفت‌انگیزند. هر دو زن، یعنی کریم‌هیلد و برون‌هیلد، ویژگی‌هایی بارز دارند و کردار و گفتار ایشان در پیش‌برد روند حماسه مؤثر واقع می‌شود. در کل، در این حماسه، عناصر و روی‌دادهای اسطوره‌ای و تاریخی در یک‌دیگر ادغام شده‌اند و به موازات هم پیش می‌روند.

پی‌نوشت‌ها

۱. البته آن‌چه میان بزرگان ادب فارسی رایج است غیر از این است و آوردن این مطلب در این‌جا تنها به دلیل آشکارشدن قدمت این نوع ادبی است (بنگرید به سیدحسینی ۱۳۷۶: ۱۱۲، ۱۳۷).
۲. شعری است غیرنمایشی که شاعر در آن داستان را بازگو می‌کند. شعر روایی ممکن است کوتاه یا طولانی و ساده یا پیچیده باشد. سه نوع مهم آن عبارت‌اند از: حماسه، بالاد، و رمانس منظوم (بنگرید به میرصادقی ۱۳۸۵: شعر روایی).
۳. زبان‌های اسکاندیناوی شاخه‌ای از زبان‌های هندواروپایی و از زبان‌های ژرمنی است و شامل زبان دانمارکی، سوئدی، نروژی، ایسلندی، و فاروئی می‌شود.
۴. این امر البته برای قهرمانان شرق دور چون چین صدق نمی‌کند. می‌توان گفت ازدها قدرت معنوی، روحانی، و نشان باستانی اسطوره‌های شرق دور و خاصه چین است (بنگرید به نایب‌زاده و سامانیان ۱۳۹۴: ۲۴۲).

کتاب‌نامه

- الیاده، میرچا (۱۳۷۴)، *اسطوره؛ رویا؛ راز*، ترجمه رؤیا منجم، تهران: فکر روز.
- الیاده، میرچا (۱۳۷۸)، *اسطوره بازگشت جاودانه*، ترجمه بهمن سرکاراتی، تهران: قطره.
- برفر، محمد (۱۳۸۹)، *آیین‌های جادویی خیال*، تهران: امیرکبیر.
- بهار، مهرداد (۱۳۸۷)، *از اسطوره تا تاریخ*، به کوشش ابوالقاسم اسماعیل‌پور، تهران: چشمه.
- بهجت، حمیده و فرحناز فرهادی (۱۳۹۱)، «مقایسه تحلیلی نقش زن در *شاهنامه* و *نیلونگن*»، فصل‌نامه تخصصی *سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)*، س ۵، ش ۳.

- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۲)، *نامورنامه*، تهران: سخن.
- سرود نیبلونگن (۱۳۹۹)، ترجمه حمیده بهجت، تهران: دانشگاه تهران.
- سیدحسینی، سیدرضا (۱۳۷۶)، *مکتب‌های ادبی*، تهران: نگاه.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۸۷)، *حماسه سرایی در ایران*، تهران: فردوس.
- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۷۶)، *رؤیا، حماسه، اسطوره*، تهران: مرکز.
- میرصادقی، میمنت (۱۳۸۵)، *واژه‌نامه هنر شاعری*، تهران: مهناز.
- نامورمطلق، بهمن (۱۳۹۲)، *درآمدی بر اسطوره‌شناسی (نظریه‌ها و کاربردها)*، تهران: سخن.
- نایب‌زاده، راضیه و صمد سامانیان (۱۳۹۴)، «اژدها در اسطوره‌ها و فرهنگ ایران و چین»، فصل‌نامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، دوره ۱۱، ش ۳۸.
- ولک، رنه و اوستین وارن (۱۳۸۲)، *نظریه ادبیات*، تهران: نیلوفر.

Behjat, Hamideh (2007), "Schahname und das Nibelungenlied, Versuch eines Vergleichs", *Pazhuhesh-e Zabanha-ye Khareji, Scientific Publication of the Faculty of Foreign Languages, University of Tehran*, no. 40, Special Issue, German Published by University of Tehran.

Brackert, Helmut (1987), *Das Nibelungenlied*, Herausgegeben, Übersetzt und Mit Einem Anhang Versehen von H. Brackert, *Mittelhochdeutscher Text und Übertragung*, 2 Bde, Frankfurt am Main: Fischer.

Müller, Jan-Dirk (2002), *Das Nibelungenlied*, Berlin: Erich Schmidt.

Tetzner, Reiner (2000), *Germanische Götter- und Heldensagen*, Nach den Quellen neu Erzählt, Stuttgart: Reclam.